

سینما و تلویزیون به مثابه رسانه گروهی

# رُمان، سینما و تلویزیون

■ سیدمرتضی آوینی

است و اگر نه انسان از هزاران سال پیش خاصیت عدسیها را می‌شناخته است. این ابزار، و وسایلی دیگر چون سینما و تلویزیون، به این اشتیاق «دیدمیرستی یا چشم‌گرایی» در تمدن جدید جواب می‌دهند. قوم یهود مظهر چنین روحی هستند که بر تاریخ جدید نیز سیطره یافته است و این حقیقت نمی‌تواند با تشکیل دولت اسرائیل، سیطره فراماسونری و نفوذ سرمایه‌داران یهودی در حکومت آمریکا در این دوران بی‌ارتباط باشد.<sup>(۶)</sup> وقتی بنی اسرائیل صاحب صفتی چنین باشند، معجزات حضرت موسی (ع) نیز باید آنچنان باشد که در قرآن مجید آمده است. حال آنکه معجزه پیامبر آخر الزمان، «کلمه» است. قرآن «نازله کلام ازلی» و «خواندنی» است، نه «دیدنی». نوع دلالت کلمه بر مدلول خویش مجزّد است و به همین علت می‌تواند عام و کلی و مختلف‌الجهت و نامحدود باشد. حال آنکه دلالت تصویر بر مفهوم آن مستقیم و غیر مجزّد، خاص، جزئی و محدود است و نیاز به تخیل و تفکر ندارد و این یکی از مهمترین علل روی آوردن انسان جدید به هنرهای تصویری و تجسمی است. بشر امروز از تعقل فلسفی و تفکر می‌گریزد و روی به بازیها و سرگرمیهایی می‌آورد که ذاتاً میزای از تفکر باشند: فوتبال، جک‌باکس، آناری، سینما و تلویزیون و علی‌الخصوص کارتون. یکی از مهمترین علل تفوق سینما بر رُمان نیز باید در همین جا جستجو کرد. اگرچه جذابیت رُمان برای

■ اشاره.  
بخش نخست این مقال در شماره گذشته از نظراتان گذشت. ادامه بحث را در اینجا پی می‌گیریم.

در تاریخ انبیاء قوم یهود مظهر «دیدمیرستی یا چشم‌گرایی» هستند. آنها بارها به حضرت موسی (ع) می‌گویند: «به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را آشکار ببینیم لمن نؤمن لك حتى نرى الله جهره»؛ و یا می‌پرسند: «چرا فرشتگان بر ما فرود نمی‌آیند و یا چرا آفریدگار خود را نمی‌بینیم؟» لولا انزل علينا الملائكة او نرى ربنا<sup>(۷)</sup>. و به اعتقاد حقیر به همین علت است که کتاب عهد با این کلام آغاز می‌شود که: «در آغاز کلمه بود و کلمه خدا بود».

اکنون این صفت خاص قوم یهود صورتی عام یافته است و انسان، دیگر «تا نبیند یاور نمی‌کند». حال آنکه انسان در اعصار گذشته برای کشف اسرار روی به تفکر و تعقل می‌آورد. تلسکوپ و میکروسکوپ ابزاری متناسب با همین روح تازه‌ای هستند که بر بشر امروز غلبه یافته

■ در هنگام  
تماشای تصاویر  
آنچه بیننده را به خود  
می‌کشد، «توهم واقعیت»  
است نه «تخیل»؛  
تصویر اصلاً امکان تخیل  
را از بیننده سلب می‌کند.

■ رُمان  
در عین حال که  
نیازمند تفکر بسیاری  
نیست، تخیل  
خواننده را بشدت  
فعال می‌کند.

بشر جدید نیز فی نفسه ناشی از همین «گریز از تفکر» است که با بعضی فطریات وجود انسان ترکیب و یا همسویی یافته است. اما در مقام مقایسه، باز هم همان طور که عرض کردم، عصر جدید بیشتر استحقاق دارد که به نام سینما نامیده شود تا رُمان. شیرینی خاصی که در خواندن رُمان وجود دارد از یک سو بر گرایش ذاتی انسان نسبت به قصه مبتنی است و از سوی دیگر بر این حقیقت که رُمان در عین حال که نیازمند تفکر بسیاری نیست، تخیل خواننده را بشدت فعال می‌کند؛ اما در سینما تفکر جایی ندارد و فیلم برای انتقال مفاهیم و احساسات نهفته در خویش محتاج به تخیل فعال تماشاگر نیست و «توهم واقعیت» همه وجود تماشاگر را تسخیر می‌کند. هم در رُمان نویسی و هم در سینما می‌توان شیوه‌هایی به کار بست که شرکت خواننده و یا تماشاگر در خلق و ایجاد اثر، بیشتر و بیشتر شود؛ اما پرفروش‌ترین رُمانها و فیلمها آثاری هستند که کمتر از همه بر دخالت فعال مخاطب خویش تکیه دارند.

●  
تلویزیون نسبت به سینما دارای خصوصیتی کاملاً متمایز است. این تمایز در غایات و نوع ارتباط خاصی است که تلویزیون با مخاطبان خویش برقرار می‌کند و به عبارت دیگر، رابطه مخاطب با فیلم سینمایی کاملاً متفاوت است با رابطه‌ای که بین تلویزیون و مخاطبان آن وجود دارد و همین تفاوت است که به کار برنامه‌سازی برای تلویزیون ماهیتی دیگرگونه می‌بخشد.

این رابطه نیز همچون رابطه انسانها با فیلم سینمایی، نسبتی کاملاً بدیع و بی‌سابقه است که بین انسانها با شیئی خارج از وجودشان برقرار می‌گردد و از این لحاظ هرگز نمی‌توان در حیات گذشته انسانها نظیری برای تلویزیون و سینما پیدا کرد. اگر اعتبارات عقلی تمدن جدید را کنار بگذاریم و آزادانه درباره تلویزیون بیندیشیم، هرگز نمی‌توان علتی معقول برای این امر پیدا کرد که انسانها ساعتهاى متمادی از زندگی خویش را، روزها و شبها، وقف تماشای وسیله‌ای چون تلویزیون کنند، مگر آنکه این وسیله بتواند جایگزین همه مناسبات و جوابگوی همه نیازهایی باشد که انسانها در طول این ساعات دارند.

اکنون فرصت فکر کردن درباره اینکه انسان به یک چنین رابطه‌ای نیازمند هست یا خیر وجود ندارد؛ وجود تلویزیون و اعتبارات عقلی تمدن جدید خودبخود این امکان را از آدمها دریغ می‌دارند. انسان جدید هرگز امکان اندیشیدن آزادانه درباره خویش و جهان اطراف خود و تکنولوژی را پیدا نمی‌کند؛ او زندانی مقتضیات زمان و موجبات تمدن صنعتی است و هرگز اجازه

پیدا نمی‌کند که این زندگی را با نیازهای ذاتی خویش بسنجد و دریابد که آیا این نظام تکنولوژیک بر مدار اختیار او می‌چرخد و یا او برای آنکه بتواند این همه را حفظ کند، خود را با مقتضیات و موجبات این سیستم بسخوراندی. سیطره‌ناپذیر، که چون چرخ بزرگ سریع و خودگردانی می‌چرخد و همه موانع راه خویش را بیرحمانه خرد می‌کند و از سر راه برمی‌دارد، تطبیق داده است؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ما رادیو و تلویزیون و سینما و بسیاری دیگر از ملزومات تمدن جدید را متناسب با معتقدات کاملاً استثنایی خویش تا آنجا که توانسته‌ایم تغییر داده‌ایم و لهذا برای دریافت ماهیت حقیقی این ملزومات، باید به آن صورتی نظر کرد که این پدیده‌ها در غرب یافته‌اند. تلویزیون ایران هرگز نمی‌تواند حکایتگر همه موجودیت تلویزیون باشد، چرا که ما خواه ناخواه و نه از سر خود آگاهی بلکه در پاسخ به یک ضرورت طبیعی در انقلاب ناچار شده‌ایم که حتی المقدور مانع از ظهور این تعارضات آشکاری شویم که میان این پدیده‌ها با تفکر دینی ما وجود دارد. به عبارت دیگر، ما ناگزیر بوده‌ایم که نیش این مار را بکشیم و اگرچه در این امر توفیق کامل ممکن نیست، اما هرچه هست، تلویزیون ایران نمی‌تواند مظهر تمام و کاملی برای «تلویزیون مباحو تلویزیون» باشد.

باید دانست که اصولاً در عالم ماده و نسبیت، اشتغال انسان به هر چیز او را از پرداختن به دیگر امور بازمی‌دارد و روایت «حبّ الشیء یعمی و یصم» به همین معناست. از آنجا که در تمدن امروز زمینه پرورش برای همه گرایشهای مطلوب عقل اعتباری جدید به تمامی فراهم است، آدمها فرصت یافته‌اند که به صورتهایی غیر متعادل همه وجود خویش را وقف خواسته‌های غیر معقول خود بگردانند و تا آخرین اعماق ظلمات بعد از حقیقت پیش روند. در تمدنهای قدیم اعتبارات دینی و اخلاق اجتماعی و نظام حقوقی مبتنی بر شرایع آسمانی و یا غیر آسمانی هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دادند.

تلویزیون اکنون در جهان غرب، روح انسانها را تسخیر کرده و جایگزین همه مناسبات دیگری گشته است که می‌بایست وجود داشته باشند. مگر یک انسان تا کجا نیاز به تفریح دارد؟ و آیا در اینجا اصلاً مقام پریش از ذات و حقیقت وجود انسان و نیازهای ذاتی او نیست؟! چرا تلویزیون باید اجازه داشته باشد که همه ساعات فراغت انسانها را بپر کند؟ این، مسئله‌ای است فراتر از آنکه تلویزیون در سراسر جهان خواه ناخواه در کف قدرتمندان و زورمداران و حکام قرار گرفته است و از یک حاکمیت شیطانی واحد تبعیت دارد

و انسانها را به سوی غایات استثمارگرانه خاصی می‌خواند.

رودربایستی را کنار بگذاریم و یک بار دیگر از خود سؤال کنیم که فی‌المثل چه امری ما را بدانجا کشانده که هنگام آذان مغرب و عشاء همه برنامه‌ها را تعطیل می‌کنیم و به پخش آذان و مناجات مختصری می‌پردازیم؟ و یا شبها چرا برنامه‌های تلویزیون ساعت یازده به اتمام می‌رسد؟ و یا روزهای جمعه چرا برنامه‌های صبح جمعه شبکه دو، برای احتراز از تعارض برنامه‌ها با نماز جمعه قطع می‌شود؟ تعطیل موسیقی در روزهای عزا به چه دلیل انجام می‌گردد؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر از این قبیل؟ این تعارضات در جامعه‌ای مذهبی همچون جامعه ما به ناگزیر رخ می‌نماید، اما در غرب تلویزیون نیز به تبع نظام فکری غالب لجام‌گسیخته است و اجازه یافته تا به همه ساحات و قلمروهای وجود آدمی تجاوز کند و او را از صراط اعتدال بیرون کشد. از یک سو همه لوازم و محصولات تمدن امروز صورت تبدیل یافته‌اند همین فرهنگ لجام‌گسیختگی و عدم اعتدال هستند و از سوی دیگر، این لوازم متناسب با ماهیت خویش حیاتی غیر متعادل و بیمارگونه را بر بشر امروز تحمیل کرده‌اند و همان‌طور که در قسمت اول از این چهارمقاله آمده است، «مارشال مک‌لوهان» بدین واقعیت توجه کرده است که برای معرفت یافتن نسبت به این وسایل و رسانه‌ها باید خود را از تاثیرات آنها دور نگه داشت.

در نشریه «فرهنگ و زندگی»، شماره ۸، صفحه ۵۰ آمده است: «بررسیهایی که شده نشان می‌دهد که مردم به برنامه‌های آگامکننده این‌گونه وسایل با درصد بسیار کمتری توجه می‌کنند بدین صورت که از گوش دادن به اخبار ظفره می‌روند، از توجه به تفسیرهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تن می‌زنند و سرانجام به حدی می‌رسند که این دو وسیله (رادیو و تلویزیون) را فقط برای سرگرمی می‌خواهند و به مجرد اینکه برنامه‌های سرگرم‌کننده به مناسبتی پخش نشود میزان استفاده از دستگاههای مزبور به حداقل ممکن می‌رسد.»

و این واقعیتی است غیر قابل انکار. اگر حکام جامعه بخواهند بدین خواسته ترتیب اثر بدهند، خودبخود برنامه‌های سرگرم‌کننده همه ساعات پخش تلویزیون را بر خواهد کرد. آنچنان که اکنون در غرب معمول است و اگر نه، آنچنان که در ایران امروز روی داده است، یا باید برنامه‌سازان روی بدین امر بیاورند که حتی مسائل تربیتی را نیز در قالب مسابقات هیجان‌انگیز، شوهای جذاب و فیلمهای کم‌دی ارائه کنند و یا روز به روز از بینندگان تلویزیون

## ■ تلویزیون

### اکنون در جهان غرب

### روح انسانها را

### تسخیر کرده و جایگزین

### همهٔ مناسبات دیگری

### شده است که

### می‌بایست وجود

### داشته باشند.

## ■ رابطهٔ مخاطب

### با فیلم سینمایی کاملاً با

### رابطه‌ای که بین

### تلویزیون و مخاطبان

### آن وجود دارد

### متفاوت است و همین

### تفاوت است که

### به کار برنامه‌سازی

### برای تلویزیون، ماهیتی

### دیگرگونه می‌بخشد.

است که در تهران و بسیاری دیگر از شهرهای بزرگی که غربزدگی فرهنگی همچون جدام، حتی استخوانهای پیکر جامعه را نیز خورده است، شبکه‌های خصوصی ویدیویی و قاجاق فیلمها و برنامه‌های تلویزیونی تا بدین حد گسترش پیدا کند.

لفظ «آموزش» نیز در غرب به مفهوم خاصی، متفاوت با مدلول «تعلیم و تربیت» در نزد ما استعمال می‌شود و لهذا برنامه‌های آموزشی تلویزیون را نیز نمی‌توان همسو با غایات مورد نظر نظام اسلامی دانست. «مارشال مالدووان» در این باره می‌گوید: «خصیصهٔ بنیادی چنین آموزشی در این دورهٔ فردگرایی، تجزیهٔ ماده و حتی زندگی به عوامل متشکلهٔ آن به منظور تکثیر و تولید محصولات متحدالشکل به میزان دلخواه است. به همین نحو انسانهای متخصص هم به‌صورت عوامل متشکلهٔ ماشین عظیم اجتماعی درمی‌آیند.» در چنین نظامی هدف آموزش و پرورش، تربیت متخصص است نه ترغیب جوانان به کشف و یادگیری. کلیهٔ دانشجویان، خاصه در حوزهٔ ادب و علوم انسانی، خود را ملزم به فرا گرفتن «مجموعه‌ای از دانستنی‌های یک شکل و یکنواخت می‌بینند. این نظام همه را به تقلید وامی‌دارد به طوری که افراد برای نشان دادن خود و ابراز لیاقت باید همان کاری را بکنند که سایرین انجام می‌دهند، منتها بهتر و سریعتر. هیچ کس از آنها مسئولیت واقعی در ایجاد دانستنیهای تازه نمی‌خواهد.»

هدف آموزش «تولید متخصص» است؛ متخصصهایی که عوامل متشکلهٔ ماشین عظیم اجتماع هستند و هرگز جز تقلید از غرب کاری از آنها بر نمی‌آید. آموزش با این تعریف هرگز نمی‌تواند راهبر به سوی انقلاب اجتماعی باشد و بدون تردید فقط می‌تواند حافظ همین وضع فعلی باشد و به صورت علت موقبهٔ تمدن غرب عمل کند.

تلویزیون در همهٔ خانه‌ها حضور دارد و ساعتهایی کثیر از روز و شب را با مردم در ارتباط است. خصوصیات کمی و کیفی این رابطه است که تلویزیون را از سینما متمایز می‌سازد.

«دیدن و شنیدن» برای بسیاری از مردم سهلتر از «خواندن» است و به همین علت، تماشای تلویزیون می‌تواند بخش کثیری از مردم را از «خواندن» کفایت کند. رابطهٔ کلام و تصویر در تلویزیون عیناً همان نسبتی نیست که بین کلام و تصویر در سینما حاکم است و از این گذشته باید تفاوت‌های ماهوی شنیدن و دیدن را نیز در نظر داشت. شنیدن به خواندن بسیار نزدیکتر است تا دیدن، اگرچه خواندن و دیدن هر دو با چشم انجام می‌گیرد؛ چرا که انسان در خواندن و شنیدن، هر

دو، با کلام سر و کار دارد اما در دیدن با تصویر و تفاوت اصلی اینجاست: مابین کلام و تصویر اگر «کلمه» نبود، امکان «تعقل و تفکر» نیز از انسان سلب می‌شد و اگرچه معمولاً این‌گونه عنوان می‌شود که «حروف» همان صورت تغییر یافتهٔ «نشانه‌های تصویری» هستند، اما مهم این است که دلالت کلمات به معانی، مجرد است و دلالت تصاویر به مدلولهای خویش، مستقیم و غیر مجرد. گذشته از آنکه صورتهای غیر مادی اصلاً نمی‌توانند نشانه‌های تصویری داشته باشند.

از همان آغاز رواج زمان خوانی و زمان نویسی در کشور که از لحاظ تاریخی، همزمان با دوران مشروطه‌خواهی است، رسم بر این بود که در خانه‌ها و محافل شب‌نشینی، مجامعی برای خواندن زمان تشکیل می‌شد: یک نفر با صدای بلند زمان را می‌خواند و دیگران گوش می‌سپردند. در هنگام خواندن، بخشی از توجه ذهن مشغول خواندن کلمات است اما در هنگام شنیدن، اشتغال ذهنی به مراتب کمتر است و شنونده می‌تواند همهٔ همٔ خویش را مصروف تخیل سازد. نحوهٔ دلالت کلمات به معانی، به صورتی است که دامنهٔ تخیل شنونده و یا خوانندهٔ کلمات بسیار وسیع است، اما در هنگام تماشای تصاویر آنچه بیننده را به خود می‌کشند «توهم واقعیت» است نه «تخیل». تصویر اصلاً امکان تخیل را از بیننده سلب می‌کند و او را در صورت ثابت و واحدی از تحقق شیء متوقف می‌سازد، حال آنکه کلام، فی الحال به صورتهای نامحدودی از تحقق اشیاء دلالت دارد. (۲)

شنیدن از خواندن سهلتر است و بنابر این مخاطب و جاذبهٔ بیشتری دارد. دیدن از شنیدن نیز سهلتر است چرا که دیگر زحمت تخیل و تصور نیز از عهدهٔ مخاطب برداشته شده است.

تصور من از «راسکلنیکوف» در داستان «جنایت و مکافات» با آنچه در فیلم تلویزیونی «جنایت و مکافات» پخش شد کاملاً متفاوت بود. فیلم تلویزیونی «جنایت و مکافات» تصورات مرا دربارهٔ کتاب به هم می‌ریخت و این مرا تا آنجا به خشم می‌آورد که اصلاً حاضر نشدم که فیلم را تا پایان ببینم. کارگردان این فیلم، بناچار تصورات خودش را از کتاب جنایت و مکافات تصویر کرده بود. این امر، مبین همان تفاوت ماهوی است که میان کلام و تصویر وجود دارد.

در تلویزیون، نسبت بین کلام و تصویر صورتهای مختلفی به خود می‌گیرد. «فیلم سینمایی» فقط یکی از انواع برنامه‌هایی است که امکان پخش از تلویزیون می‌یابد. اگر هنگام پخش فیلم سینمایی از تلویزیون همان شرایطی که در سینما وجود دارد، ایجاد نکرد یعنی اگر تاریکی

کاسته خواهد شد و در صورت امکان، شبکه‌های ویدیویی آپارتمانی و یا محله‌ای همه جا را پر خواهد کرد. مشکلی که در اینجا رخ می‌نماید آن است که مسابقات هیجان‌انگیز، شوهای جذاب و فیلمهای کم‌دی، فی انفسهم نمی‌توانند کالبد روحی واقع شوند که در مسائل تربیتی، اخلاقی و یا مذهبی وجود دارد. آنچه که در ایران امروز روی داده است، با عنایت به سابقهٔ تاریخی نفوذ استعمار در این کشور و پیوستگی فرهنگی سراسر جهان به یکدیگر امری اجتناب‌ناپذیر

مطلق و سکوت حاکم نگردد - فیلم سینمایی به در خواهد رفت. شرایط خاصی که فیلم سینمایی در آن به نمایش درمی آید به صورتی است که فیلم اصلاً نباید مخاطب را به خودش وابگذارد. اما در تلویزیون - اگر آن شرایط مطلوب آماده نباشد که معمولاً نیست - بسیاری از لحظات و ظرایف فیلم از چشم خواهد افتاد چرا که اصلاً همه وجود مخاطب تلویزیون نمی تواند مصروف تلویزیون باشد. او در خانه اش نشسته و با همه آدمها و اشیاء اطراف مرتبط است و در زیر چراغهای روشن، همراه با سر و صدای بازی بچه ها و رفت و آمد دیگر ساکنان خانه به تماشای تلویزیون مشغول است.

سالن تارک برای آن است که «صحنه روشن فیلم» هیچ منازعی نداشته باشد و «بتواند تمامی ذهن تماشاگر را اشغال کند». اما در تلویزیون این امکان وجود ندارد و فیلم تلویزیونی باید برای جلب توجه تماشاگر و حفظ آن، ترفندهایی تازه را به کار بندد که در سینما معمول نیست. فی المثل در تلویزیون تصاویر باید درشت تر باشد، تکرارها بیشتر و مدت ها کوتاه تر و مفاهیم سهل تر. برنامه سازان تلویزیونی در طول این سالهایی که از عمر تلویزیون می گذرد، بسیاری از تفاوت های ماهوی سینما و تلویزیون را در عمل یافته اند و آن را به کار بسته اند. سریالهایی چون «روزهای زندگی»، «تلخ و شیرین»، «سالهای دور از خانه» و «محلّه پیتون» با توجه به همین خصوصیات تولید گشته اند و به همین علت از توفیق بسیاری در جلب تماشاگران برخوردار بوده اند.

رابطه مستمر و همروزه تلویزیون با مردم، خصوصیتی کمی است که برنامه های خاصی چون سریالهای تلویزیونی را مطلوب می سازد. مردم قهرمانی چون «اوشین» را رفته رفته می شناسند و با او خو می گیرند؛ او را به درون خود می پذیرند و به سرنوشتش علاقه مند می گردند، و رابطه مستمر تلویزیون با مردم جامعه در شکل دادن به شخصیت قهرمانی چون «اوشین» و الفت مردم با او، عاملی اساسی است. اگر «اوشین» شخصیتی پیچیده تر داشت و یا متعلق به قشر دیگری از اجتماع بود و یا کارگردان سریال موفق نگشته بود که شخصیت ثابتی به او ببخشد و یا داستان فیلم و بیان آن از روانی و یکدستی کافی برخوردار نبود... این سریال نمی توانست جایگاهی چنین در میان مردم بیابد و اما اگر «پخش مستمر هفتگی» وجود نداشت، هیچ یک از خصوصیات دیگر نیز امکان وجود نمی یافت. سریال «در برابر باد» هرگز نتوانست جایگاهی چون «اوشین» در میان مخاطبان تلویزیون پیدا کند و علت آن این بود که فضای فیلم و شخصیت های آن برای مردم

ما آشنا نبودند.

تلویزیون از حاصل تجربیات دوپست ساله ژورنالیست ها در تهیه مجلات استفاده می کند. در نامگذاری بسیاری از برنامه ها، همچون مجله ورزشی و مجله خانواده این واقعیت ظهور پیدا کرده است. در فیلم سینمایی نباید تصویر به مثابه عاملی فرعی اعتبار شود، اما در تلویزیون، در بسیاری از برنامه ها این حکم اعتبار ندارد. در این گونه برنامه ها، نسبت بین عناصر تلفیقی: تصویر، صدا، کلام و موسیقی، به طور کامل صورتهایی متفاوت از فیلم سینمایی پیدا می کند. در برنامه هایی چون مسابقات تلویزیونی، تصویر وظیفه ای «توصیفی» دارد و نه «بیانی». همچنین است در شوها، گزارشات، اخبار، برنامه های روتین اقتصادی، فرهنگی و سیاسی...

«اصل جاذبیت» در تولید برنامه های تلویزیونی ایجاب می کند که پیش از هر چیز برنامه ها مستقیماً به مسائل مبتلابه مردم توجه یابند و از سوی دیگر، قالبهایی جذاب برای ارائه مسائل بیابند. «حفظ يك نقطه مجهول در تمام طول برنامه ها» از شیوه های معمول فیلم سازی و تولید برنامه های تلویزیونی است. این نقطه مجهول، تماشاگر را به دنبال جواب می کشاند و او را تا آن هنگام که جواب اقیانوس کننده ای برای مجهول خویش بیابد، رها نمی کند. جاذبیت رشته ای است که يك سر آن در دست فیلم و سر دیگرش در جان مردمان است و فیلم اگر نتواند قلاب خود را به جایی در درون تماشاگر، اعم از خصوصیات فطری و غریزی او و یا عادات و اعتبارات اجتماعی اش بند کند، از جاذبیت برخوردار نخواهد شد. انسان فطرتاً از مجهول می گریزد و طالب علم است و این خصوصیت یکی از بزرگترین دست آویزهای فیلم سازها و تولیدکنندگان فیلمهای تلویزیونی است. در يك سیر داستانی تنها در پایان داستان است که به همه سؤالها و نقاط مجهول جواب داده خواهد شد و در برنامه هایی که فاقد داستان هستند، باز هم باید برنامه سیری شبیه به داستان را از آغاز تا پایان طی کند و خود را کاملاً در ارتباط با تماشاگر نگه دارد.

درباره مردم حکمی کلی نمی توان رواداشت. این سؤال که برنامه های تلویزیون باید به خواست مردم پاسخ مقتضی بدهد و یا نه، امری است بسیار فراتر از مقاله ای در این حد؛ اما از آنجا که به هر تقدیر این از اولین سؤالاتی است که باید در تلویزیون بدان جواب گفته شود، ناگزیر باید هرچند در حد يك اشاره مجمل به این مهم بپردازیم.

تعارضاتی که بین معتقدات اقشار مختلف مردم وجود دارد، رسیدن به يك وحدت نظر و

عمومیت را محال می سازد. مقصود از مردم کدامیک از اقشار مختلف مردم هستند؟ از سوی دیگر، قبل از هر چیز باید به این پرسش بزرگتر جواب گفت که آیا وظیفه تلویزیون اجابت دعوات مردم و سرگرم کردن آنهاست و یا تعلیم و تربیت آنها؟ اگر تعریف ما از مردم همان باشد که اکنون در حکومت های ظاهراً دموکراتیک موجود است، این مردم از مسائل جدی و تربیتی و همه آنچه شرکت فعال آنها را در تفکر و تعلق طلب کند می گیرند. «لذت پرستی» اصل مطلوب و غالب تفکر عام مردم در مغرب زمین است. با این تفکر، وظیفه تلویزیون همان است که در قسمت دوم از این چهار مقاله بدان اشاره رفت. و اگر نه، خواه ناخواه باید منتظر باشیم که تلویزیون از عهده جذب همه مردم برنیاید و بخش عظیمی از اقشار جامعه، در جستجوی غفلت کدهای که آنها را از خود غافل کند، روی به شبکه های ویدیویی و فیلمهای قاچاق بیاورند.

این يك تعارض حل ناشدنی است و مسئله ای است خاصّ جوامعی مذهبی چون ماکه ارنک سو حفظ دین و دینداری را بر خود فرض می دانیم و از سوی دیگر، رسانه هایی چون تلویزیون را هم نمی خواهیم از دست بدهیم. اگر در غرب توانسته اند قالبهای جذابی برای انواع موضوعات مطروح در برنامه های تولیدی تلویزیون بیابند بدین سبب است که آنها در جامعه خویش گرفتار این تعارض که عرض کردم نیستند و بنابر این در جستجوی جواب این مسئله و حلّ این تعارض نمی توان روی به غرب آورد، چرا که اصلاً مسائلی چنین، فقط مبتلابه جوامعی چون ماست و در هیچ يك از اعصار تاریخی و در میان هیچ يك از اقوام دیگر نظیر ندارد.

## ■ پاورقیها:

۱. ABSURD

۲. اسم مفعول در باب افتعال یعنی آنچه مورد انتظار است.
۳. «تحف العقول»، سخنان کوتاه پیامبر اکرم (ص): «علم را با توشتن به زنجیر کشید».
۴. آیات ۵۵ از سوره «بقره» و ۲۱ از سوره «فرقان».
۵. برای تفصیل بحث به مقاله «کلامی، تصویری» از آقای «شمس الدین رحمانی» مراجعه کنید.
۶. همان، به مثال «گل سنبل» رجوع شود.